گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مجید اردشت از شهدای جنگ چهل روزه

می‌گفت حالا وقت یاری حسین زمان است

صغری خیل فرهنگ

«من به یک نکته همیشه باور داشتم؛ اینکه اگر همراهی و صبوری همسر نباشد، شاید رسیدن به چنین مقامی برای یک مرد ممکن نشود. همانطور که گفته‌اند:«از دامن زن، مرد به معراج می‌رود.» من سعی می‌کنم در ادامه زندگی، همان چیزهایی را که او دوست داشت در خانه و زندگی‌مان باشد، حفظ کنم و کارهایی را که می‌دانم از آنها ناراحت می‌شد، انجام ندهم. انگار معیار انتخاب سبک زندگی‌ام، سلیقه و رضایت اوست. همسر من واقعاً تمام دارایی من بود؛ این را از صمیم قلب می‌گویم. زندگی ما روی مادیات بنا نشده بود. خیلی ساده زندگی می‌کردیم و من خوشحال بودم که کنار یک مرد با ایمان، پاک و اهل خدا زندگی می‌کنم. وقتی شهید شد، رو به خدا گفتم: «خدایا! تو شاهد باش، من تمام دارایی‌ام را در راه دینت دادم.» متن پیش‌رو واگویه‌های همسری است که با افتخار همه آنچه را که داشت تقدیم اسلام و وطن و رهبرش کرد. بانویی که همان ابتدای همکلامی‌مان بی‌هیچ سؤالی رفت سراغ خوبی‌ها و خلقیات شهیدی که در جنگ رمضان به شهادت رسید؛ با هم بخوانیم.

ساده‌زیست و ولایتمدار

من فروزان رستمی، همسر شهید مجید اردشت هستم. من اهل کازرون و همسرم اهل داراب استان فارس است. ما با هم نسبت فامیلی نداشتیم و سال ۱۳۹۲ از طریق یکی از دوستان دوران دانشجویی به هم معرفی شدیم. همه چیز خیلی سریع و ساده پیش رفت؛ تقریباً یک ماه بعد از آشنایی عقد کردیم و هشت ماه بعد هم زندگی مشترک‌مان را آغاز کردیم.

آشنایی ما همانطور که گفتم، از طریق یکی از دوستان دوران دانشجویی‌ام شکل گرفت. من دانشگاه خوارزمی کرج بودم و مجید هم در دانشگاه علامه طباطبایی تهران تحصیل می‌کرد. همان دوستی که واسطه شد از دوستان اراکی همسر آینده‌اش بود؛ فاطمه خانم. ایشان ما را به هم معرفی کردند و ما حدود یک ماه تا ۴۰ روز با هم صحبت کردیم تا به عقد برسیم.

در همان روزهای اول آشنایی هم محور بیشتر صحبت‌هایمان موضوعات اعتقادی، به‌خصوص حول محور ولایت بود. برای او مهم بود که زندگی و مسیر آینده‌اش بر پایه اصولی باشد که به آن باور دارد. مجید از همان ابتدا با رفتار، گفتار و شخصیت آرام و متینش نشان داد که چقدر انسان شریف و قابل اعتمادی است، کسی که اطرافیانش به او آرامش و اطمینان داشتند.

در صحبت‌هایی که درباره زندگی و مسیر شهادت مجید داشتیم، همیشه به چند نکته اساسی می‌رسیدیم؛ پایبندی کامل به واجبات، حساسیت شدید نسبت به نان حلال، ساده‌زیستی، ولایت‌پذیری و قناعت. اینها برای او معیار اصلی انتخاب مسیر زندگی بود. از نظر خانوادگی هم شباهت‌های زیادی داشتیم و همین باعث شد زندگی مشترک‌مان با آرامش و تفاهم همراه باشد.

فضای امن و آرام خانه

ما ۱۴ سال در کنار هم زندگی کردیم و خدا سه فرزند به ما عطا کرد؛ ابوالفضل، فرزند اول متولد ۱۳۹۴ دانش‌آموز کلاس چهارم است و زینب، فرزند دوم، فاطمه خانم، کوچک‌ترین عضو خانواده که الان حدود یک سال و ۹ ماه دارد. مجید فوق‌العاده خانواده‌دوست و مهربان و صبوری‌اش مثال‌زدنی بود. با وجود تحصیلات عالی و شغل کارمندی، هر کاری را که به معیشت خانواده کمک می‌کرد با افتخار انجام می‌داد. گاهی کنار کار اداری، فروشندگی هم می‌کرد و می‌گفت: «هیچ کاری عیب نیست، مهم اینه که خانواده‌ام در رفاه باشند.» رابطه‌اش با بچه‌ها بسیار صمیمی و دوستانه بود. بارها می‌گفت: «پدر و بچه باید رفیق باشند تا وقتی مشکلی پیش می‌آید، بچه‌ها بیرون دنبال حلش نروند. باید بیایند به خودم بگویند.» برای همین، خانه‌مان همیشه فضای امن و آرامی برای بچه‌ها بود.

> مجید متولد ۸ اردیبهشت ۱۳۶۸ و فرزند اول خانواده بود. تولدش در شب‌های قدر ماه رمضان بود و شهادتش هم در ماه رمضان سال ۱۴۰۴ رقم خورد. از نظر تحصیلی همیشه عالی بود. کارشناسی ارشدش را در رشته مدیریت و بازاریابی جهانگردی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران گرفت و از دانشجویان برتر این دانشگاه بود. در زمان شهادت هم در بخش فرهنگی دانشگاه شاهد مشغول به خدمت بود

شهید مجید اردشت در کنار فرزندش

رزق حلالی که به خانه می‌آمد

مجید متولد ۸ اردیبهشت ۱۳۶۸ و فرزند اول خانواده بود. تولدش در شب‌های قدر ماه رمضان بود و شهادتش هم در ماه رمضان سال ۱۴۰۴ رقم خورد. از نظر تحصیلی همیشه عالی بود. کارشناسی ارشدش را در رشته مدیریت و بازاریابی جهانگردی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران گرفت و از دانشجویان برتر این دانشگاه بود. در زمان شهادت هم در بخش فرهنگی دانشگاه شاهد مشغول به خدمت بود. خانواده شهید مجید اردشت، خانواده‌ای سنتی و روستایی بودند. پدرشان کارگر بود و با زحمت روزی حلال به دست می‌آورد. به نظر من، همین لقمه حلالی که پدرشان با کارگری به خانه می‌آورد، تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت مجید داشت. ایشان خانواده‌ای مذهبی و مقید بودند؛ به حلال و حرام خیلی اهمیت می‌دادند، به اهل بیت(ع) ارادت داشتند، انقلاب را دوست داشتند و زندگی ساده‌ای داشتند. در عین حال همیشه به دیگران کمک می‌کردند.

حلال مشکلات بود

یکی از ویژگی‌های خاص مجید در دوران کودکی این بود که از همان سنین پایین، حدود شش یا هفت سالگی، نماز و روزه‌اش را کامل انجام می‌داد. خودش گاهی از خواب‌هایی برای من تعریف می‌کرد که در واقعیت تعبیر می‌شدند. حتی گاهی درباره افراد چیزهایی می‌گفت که آنها خودشان هم از آن خبر نداشتند. انگار نوعی الهام یا مکاشفه برایش پیش می‌آمد. در کودکی بسیار آرام، مظلوم و کم‌آزار بود. کاری به کار کسی نداشت و با همه با مهربانی رفتار می‌کرد. رابطه‌اش با خانواده، به‌خصوص پدرش، بسیار صمیمی و همراه با احترام بود و برای پدرش ارزش و حرمت زیادی قائل بود. هیچ‌وقت پیش نمی‌آمد که صدایش را روی کسی در خانواده بلند کند. اخلاقش طوری بود که انگار بعد از پدر، تکیه‌گاه بقیه اعضای خانواده محسوب می‌شد. هر کس مشکلی داشت، پیش مجید می‌رفت و با او درد دل می‌کرد.

خیلی خوش‌رو و آرام بود. شاید گاهی بین اعضای خانواده پیش می‌آمد که کسی در موقعیتی تندخویی کند، اما مجید همیشه با صبوری و آرامش برخورد می‌کرد. همین اخلاق آرام و صبورش باعث می‌شد فضای خانه هم آرام شود. به همین دلیل همه اعضای خانواده برای حل مشکلاتشان به او پناه می‌بردند.

برای رضای خدا

از دیگر ویژگی‌های مهم اخلاقی‌اش، همین صبر و بردباری در برابر تندی دیگران بود. خشمش را به‌خوبی فرو می‌خورد و به ندرت عصبانی می‌شد. حتی اگر کسی حرف تندی می‌زد، او با آرامش و متانت پاسخ می‌داد و هیچ‌وقت اهل بحث و درگیری نبود.

از طرفی بسیار مخلص بود. کارهای خیر را معمولاً پنهانی انجام می‌داد و دوست نداشت کسی از آن باخبر شود. خیلی به فکر مردم بود و توجهی به مسائل مادی نداشت. بیشتر تلاش می‌کرد هر قدمی که برمی‌دارد برای رضای خدا باشد. واقعاً در قید و بند مادیات نبود. در کنار همه اینها روحیه شوخ‌طبعی هم داشت و فضای جمع را شاد می‌کرد. همین شوخ‌طبعی‌هایش باعث می‌شد جمع خانواده همیشه گرم و صمیمی باشد.

فعال در ایست و بازرسی

رفتار مجید همیشه نمونه بود؛ خوش‌برخورد، محترم و دوست‌داشتنی. آنقدر اخلاقش خوب بود که من دوست داشتم هر روز صبح اولین کسی باشد که می‌بینمش. از همان روزهای اول آشنایی، شخصیت آرام و مهربانش برایم کاملاً محسوس بود.

مجید از نوجوانی در بسیج فعال بود؛ فکر می‌کنم از حدود ۱۲-۱۳ سالگی علاقه شدیدی به بسیج داشت و عملاً در برنامه‌های مختلف شرکت می‌کرد. بعدها در دوران دانشجویی هم در بسیج دانشگاه فعال بود. روحیه‌اش همینطور بود؛ علاقه‌مند به فعالیت‌های جمعی، کمک‌رسانی و اهل مسئولیت. در ماجرای جنگ ۱۲روزه هم از طریق بسیج شهر در ایست‌های بازرسی کمک می‌کرد و جزو نیروهای فعال ایست و بازرسی بود. یکی از ویژگی‌های زیبای اخلاقی‌اش این بود که وقتی برای خانواده‌های نیازمند بسته‌های کمک تهیه می‌کردند، سعی می‌کرد کاملاً ناشناس بروند. علاقه‌ای نداشت کسی بداند چه کار خیری انجام داده؛ دوست داشت فقط خدا شاهد باشد.

> ما ۱۴ سال در کنار هم زندگی کردیم و خدا سه فرزند به ما عطا کرد: ابوالفضل، فرزند اول متولد ۱۳۹۴ دانش‌آموز کلاس چهارم است؛ زینب فرزند دوم، فاطمه خانم کوچک‌ترین عضو خانواده که الان حدود یک سال و ۹ ماه دارد. مجید فوق‌العاده خانواده‌دوست و مهربان و صبوری‌اش مثال‌زدنی بود. با وجود تحصیلات عالی و شغل کارمندی، هر کاری را که به معیشت خانواده کمک می‌کرد با افتخار انجام می‌داد

دغدغه مردم را داشت

در مسئولیت‌پذیری واقعاً نمونه بود. اگر قولی می‌داد، حتی یک دقیقه عقب نمی‌انداخت. یادم است یک‌بار بیرون رفته بودیم، اما او ساعت پنج قرار بود در برنامه‌ای مداحی کند، گفتم: «خب می‌تونستیم کمی بیشتر بمونیم» اما با جدیت گفت: «نه قول دادم. قول از هر چیزی مهم‌تره.»

دغدغه مردم همیشه در دلش بود. وقتی کسی مشکلی را پیش او مطرح می‌کرد، نه‌تنها ناراحت نمی‌شد، بلکه می‌گفت اینها نعمت‌های خداست که به سمت آدم می‌آید؛ فرصتی برای کمک کردن. باور داشت اگر بتواند گرهی از کار کسی باز کند، خدا هم گره‌های زندگی خودش را باز می‌کند. همین نگاه ساده و عمیق، شخصیت او را متفاوت و دوست‌داشتنی می‌کرد. مجید همیشه تلاش می‌کرد به هر طریقی که شده در زمان جنگ و بحران‌ها حضور داشته باشد. اگر لازم می‌شد، مرخصی می‌گرفت و خودش را به محل خدمت می‌رساند. در جریان جنگ ۱۲ روزه هم در گشت‌های بازرسی فعال بود. با اینکه از فضای جنگ و شرایط آن ناراحت می‌شد، اما از اینکه می‌توانست خدمتی انجام دهد، احساس رضایت و آرامش داشت.

تهران خط مقدم است

در موضوع فلسطین، باور شخصی‌اش این بود که روزی آزادی آن سرزمین رقم خواهد خورد و همیشه این امید را با خودش داشت. دیدن اخبار جنگ آزارش می‌داد، برای همین تلاش می‌کرد کمتر اخبار را دنبال کند تا روحیه‌اش تحت فشار قرار نگیرد.

در جریان جنگ رمضان، وقتی او را تشویق کردند که برای نزدیکی به خانواده به شیراز برود، نپذیرفت. می‌گفت «تهران خط مقدمه، من باید همین‌جا باشم.» مسئولیت را بر آسایش شخصی ترجیح می‌داد.

در لحظه‌های سخت جنگ، جمله‌ای داشت که می‌گفت: «مگه نمی‌گفتیم اگر امام حسین(ع) بود کمکش می‌کردیم؟ بسم‌الله... الان وقتشه.» این جمله برایش، یعنی حالا وقت عمل است، وقت ایستادن پای اعتقاداتی که همیشه درباره‌شان صحبت می‌کرد.

آخرین باری که می‌خواستند برگردند ما را تا شهرستان رساندند. من آنجا بدرقه‌شان کردم. راستش اصلاً فکر نمی‌کردم این آخرین دیدار باشد؛ حتی تصورش را هم نمی‌کردم آنقدر زود به شهادت برسند. پسرم خیلی دوست داشت همراه پدرش برود، اما نشد و خیلی ناراحت بود. در همان خداحافظی فقط گفتیم: «به خدا می‌سپاریمت.» آرزوی شهادت داشت، گاهی می‌گفت «دعا کنید شهید شویم» اما خیلی کم پیش می‌آمد که چنین حرفی بزند.

شهادت در چهارشنبه‌سوری ۲۷ اسفندماه

صبح چهارشنبه، حدود ساعت ۹ یکی از همکارانش تماس گرفت. خبر بسیار سنگین بود؛ باورش برایمان سخت بود که چنین اتفاقی افتاده است. زمان شهادتش حوالی ساعت ۱۶:۱۵ چهارشنبه‌سوری ۲۷ اسفندماه بود.

مراسم تشییع بسیار باشکوه برگزار شد. جمعیت زیادی از شهرها و مناطق مختلف آمده بودند. در روستای پدری‌شان جمعیت زیادی حضور داشتند و فضای خاصی شکل گرفت. الان هم هر وقت دلتنگ می‌شوم، بیشتر به سر مزارش می‌روم. آنجا با او صحبت می‌کنم و کمی آرام می‌شوم؛ هرچند دلتنگی هیچ‌وقت تمام نمی‌شود.

من همیشه اینطور فکر می‌کنم که خون شهدا وقتی بر زمین ریخته می‌شود، بی‌اثر نمی‌ماند. اثرش در جامعه دیده می‌شود؛ خیلی‌ها را بیدار می‌کند و زندگی خیلی‌ها را تغییر می‌دهد.

یک نکته را هم همیشه باور داشتم؛ اینکه اگر همراهی و صبوری همسر نباشد، شاید رسیدن به چنین مقامی برای یک مرد ممکن نشود. همان‌طور که گفته‌اند: «از دامن زن، مرد به معراج می‌رود.» من سعی می‌کنم در ادامه زندگی، همان چیزهایی را که او دوست داشت در خانه و زندگی‌مان باشد، حفظ کنم و کارهایی را که می‌دانم از آنها ناراحت می‌شد، انجام ندهم. انگار معیار انتخاب سبک زندگی‌ام، سلیقه و رضایت اوست. همسر من واقعاً تمام دارایی من بود؛ این را از صمیم قلب می‌گویم. زندگی ما روی مادیات بنا نشده بود. خیلی ساده زندگی می‌کردیم و من خوشحال بودم که کنار یک مرد باایمان، پاک و اهل خدا زندگی می‌کنم. وقتی شهید شد، رو به خدا گفتم: «خدایا! تو شاهد باش، من تمام دارایی‌ام را در راه دینت دادم.» ولایت را خیلی دوست داشت. جمله‌ای داشت که زیاد تکرار می‌کرد: «خون ما از خون آقای خامنه‌ای رنگین‌تر نیست؛ فرزندان ما از فرزندان امام حسین عزیزتر نیستند.»

آنقدر به او علاقه داشتم که خودش هم همیشه می‌گفت: «من هم شما را دوست دارم، ولی شما انگار بیشتر دلبسته‌اید.» بعدها با خودم فکر کردم شاید یکی از حکمت‌های شهادت این باشد که خدا به بنده‌اش می‌فهماند نباید به غیر از او به هیچ‌کس وابسته شد؛ چون هر وابستگی دنیایی، یک روزی تمام می‌شود. امیدم این است که ادامه‌دهنده راه او باشم، تا شاید اینطور کمی دل داغ‌دیده‌ام آرام بگیرد.

او واقعاً عزیز، مظلوم، مؤمن، مخلص بود و در عین حال بسیار خانواده دوست. به همه احترام می‌گذاشت، اما در عین حال همیشه می‌گفت اولویت من، خانواده خودم است. زیاد اهل رفیق‌بازی نبود، مگر اینکه طرف مقابل واقعاً آدم متدین و مؤمنی می‌بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۵۹۷

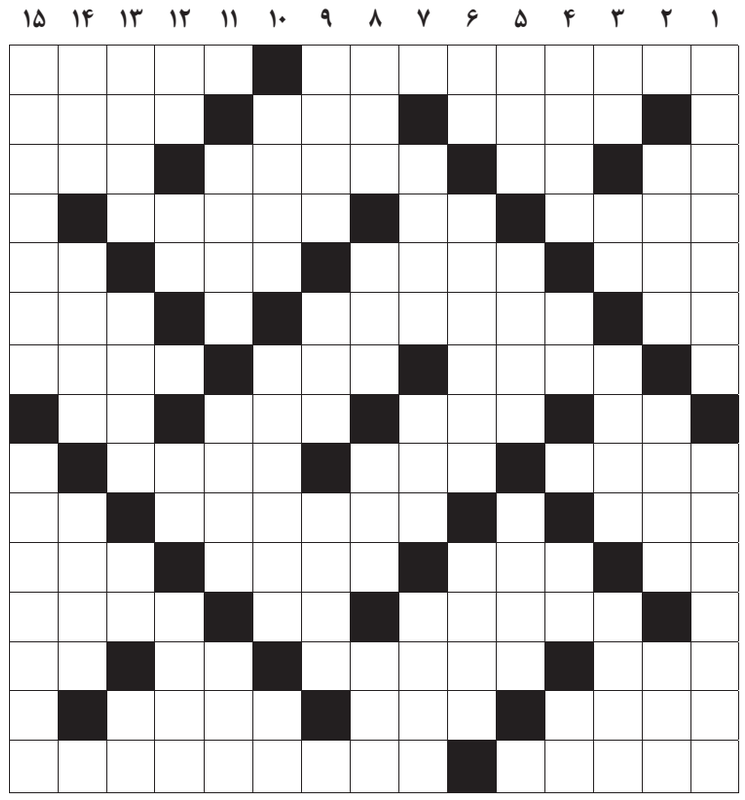

از راست به چپ

■ ۱- محدث و فقیه شیعی قرن چهارم و ملقب به شیخ صدوق- شهری در فرانسه ■ ۲- علم اثبات اصول و عقاید دینی و راه دفاع از آنها- هوش و حافظه- از نیروگاه‌های هسته‌ای کشورمان ■ ۳- زوجه- نو و بازنشده- مهاجم تیم ملی ایران در جام جهانی روسیه- ضمیر اشاره نزدیک ■ ۴- مایه دردسر- نفس- دوقلو ■ ۵- قدم- وزنی در طلافروشی- سگ ماده- آماس و ورم ■ ۶- غذای نذری- آنچه به ذهن خطور کند- سلطان وحوش ■ ۷- پوشه انگلیسی- عقیده انتخاباتی- فرمانروا ■ ۸- سرکه- ترس- ترشح آب- جفت ماده ■ ۹- آدمکش- خرما- جامه بلند ■ ۱۰- ساز کلیسا- زادگاه شهید مطهری- برگ برنده ■ ۱۱- منقار کوتاه- فلز سنگین- شاگرد پهلوان- گذرگاه مسافر در فرودگاه ■ ۱۲- نتیجه و پایان- راه شاعرانه- پرسش از جا و مکان کسی ■ ۱۳- هست آذری- بی‌میلی و نفرت- نام قدیم فرانسه- گرمی و حرارت ■ ۱۴- آسودگی- قربانگاه حاجیان- مالک بخشی از سرمایه ■ ۱۵- کشاورز- نوعی آش از سبزی، گوشت و حبوبات

از بالا به پایین

■ ۱- عایق آماده ضد رطوبت- کارگردان فیلم وسترن دلیجان ■ ۲- گورشکاف- خرمای زرد و خشک- ادا و اطوار ■ ۳- منقار کوتاه- مادر تازی- پیش از فرار باید آن را بست!- دوری یاران ■ ۴- مؤذن پیامبر- بنده و شما- فرمانده بدن- علامت جمع ■ ۵- تیم شجاعی در فوتبال یونان- آینده- قسمتی از تانک ■ ۶- شهر خرما- صداپیشه- ریز نمرات دانش آموز ■ ۷- معتمدان- توجه و مهربانی- تونل زیر آبی بین فرانسه و انگلیس ■ ۸- گربه‌سان تیزرو- درخت صابون- پایتخت سوئیس- سرسرا ■ ۹- هیزم- از درختان جنگل‌های شمال- چراگاه ایلات ■ ۱۰- روباه صحرا- غذایی از بادمجان- پراکندگی ■ ۱۱- لاغر- پوشاک سر- دختر انگلیسی‌زبان ■ ۱۲- حرف نفرت- پایه و اساس- سه کیلو- سالم و بی‌عیب ■ ۱۳- نوعی درخت سوزنی‌برگ- کتف- مخفف اگر- نوعی زغال سنگ ■ ۱۴- پول غنا- جثه- از نمازهای واجب ■ ۱۵- لباس متحدالشکل- عملی که خداوند عذاب را از انسان دور می‌کند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۶	
۶	۱	۵						
		۷		۲	۳			
۱	۷	۳						
			۴	۱	۲		۷	
						۶		۸
							۹	۵
۵	۲	۱	۹					
	۶			۳	۷			۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۹۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	د	م	ا	د	م	ا	س	ت	■	ا	ن	ش	ا	د
۲	س	■	و	چ	ه	ه	■	ف	ی	ش	■	د	ا	ن	ا
۳	ت	ر	■	ی	ر	■	ف	ر	ا	ر	ی	■	م	د	د
۴	ه	ز	ی	ل	■	چ	و	■	ن	ی	م	ر	خ	■	س
۵	ل	و	ک	■	د	ر	ا	چ	■	ک	ی	ف	■	ن	ت
۶	ا	ه	■	چ	ر	ث	ق	ی	ل	■	ن	■	ب	ق	ا
۷	ک	■	ا	ر	د	و	■	ک	ا	ت	■	گ	ر	ا	ن
۸	■	ش	ب	■	ا	م	س	■	ک	و	ه	■	ی	ب	■
۹	ر	ی	س	ک	■	ه	ر	م	■	د	م	ب	ل	■	ب
۱۰	ا	م	ه	■	ت	■	خ	ا	ن	و	ا	ر	■	ن	ش
۱۱	ی	ی	■	ک	ا	ت	■	د	ر	ز	ی	■	ب	ا	ی
۱۲	گ	■	خ	و	ر	ا	ک	■	م	ی	■	ب	د	و	ک
۱۳	ی	ن	ا	■	ت	چ	ر	ب	ه	■	س	ا	■	ه	ت
۱۴	ر	ا	ل	ی	■	ر	و	ی	■	ت	ر	ب	ت	■	ا
۱۵	ی	ب	و	س	ت	■	ب	ن	ا	ت	ا	ل	ن	ع	ش

۸	۴	۱	۸	۴	۶	۷	۵	۶
۵	۴	۸	۷	۴	۶	۱	۴	۶
۶	۶	۷	۱	۵	۴	۴	۴	۸
۷	۱	۵	۶	۸	۴	۶	۴	۴
۶	۸	۴	۴	۱	۴	۵	۶	۷
۴	۶	۴	۱	۵	۶	۸	۷	۱
۱	۷	۶	۴	۴	۵	۸	۶	۴
۴	۴	۴	۶	۷	۸	۶	۱	۵
۸	۵	۶	۴	۶	۱	۴	۷	۴